

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مستندات بیانات حجت الإسلام «حامد کاشانی»

در برنامه «سمت خدا»

۲۲ بهمن ۱۳۹۸

تحف العقول

سپس در کارهای کارمندان بنگر! و آنها را با آزمایش و امتحان به کار وادار! و از روی میل و استبداد آنها را به کاری وانداز، زیرا استبداد و تسلیم تمایل شدن، کانونی از شعبه های جور و خیانت است، و از میان آنها افرادی را که هل ورع و علم و سیاست بوده و با تجربه تر و پاکتر و پیشگام تر در اسلامند برگزین.

ثم انظر إلى أمور عمالك واستعملهم اختبارا ولا تولهم أمورك محاباة و أثره، فإن المحاباة والاثرة جماع الجور والخيانة... فاصطف لولاية أعمالك أهل الورع والعلم والسياسة، وتوخ منهم أهل التجربة والحياء من أهل البيوتات الصالحة والقدم في الاسلام...

سپس با فرستادن مأموران مخفی راستگو و باوفا، کارهای آنان را زیر نظر بگیر! زیرا بازرسی مداوم پنهانی، سبب می شود که آنها به امانت داری و مدارا کردن به زیر دستان ترغیب شوند...

ثم تفقد أعمالهم وابعث العيون عليهم من أهل الصدق والوفاء، فإن تعهدك في السر أمورهم حدوة لهم على استعمال الامانة والرفق بالرعية...

باید برای هر نوعی از کارها يك رئیس انتخاب کنی! رئیسی که کارهای مهم، وی را مغلوب و درمانده نسازد و کثرت کارها او را پریشان و خسته نکند...

واجعل لرأس كل أمر من أمورك رأسا منهم لا يقهره كبرها ولا يتشتت عليه كثيرها...

تحف العقول، أبو محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحراني،

مؤسسة النشر الاسلامي، ص ۱۳۷-۱۳۹ (نهج البلاغه نامه ۵۳)

سربازان گنم امیرالمؤمنین

به «قثم بن عباس» فرماندار امام علیه السلام در شهر مکه

اما بعد! مأمور اطلاعات من در مغرب (شام) برایم نوشته و مرا آگاه ساخته که گروهی از مردم «شام» به سوی «حج» گسیل داشته شده‌اند، گروهی کوردل، ناشنوا و کوردیده، که حق را با باطل مشوب می‌سازند و در طریق نافرمانی خالق از مخلوق اطاعت می‌کنند، با دادن دین خود، شیر از پستان دنیا می‌دوشند و آخرت را - که در انتظار نیکان و پاکان است - به متاع این دنیا می‌فروشند؛ در حالی که هر کار نیک نتیجه‌اش عاید عامل آن می‌شود و جزای شر جز به فاعلش نمی‌رسد!

بنابراین در مورد آنچه در اختیار داری (حکومت) سخت قیام کن! قیام شخصی دوراندیش و نیرومند، قیام شخصی عاقل و نصیحتگر، قیام کسی که از سلطان خویش اطاعت می‌کند و مطیع فرمان امام و پیشوایش می‌باشد، از این بهره‌یز که عملی انجام دهی که در برابرش عذربخواهی، نه به هنگام اقبال نعمت مغرور و خوشحال باش و نه به هنگام شداید سست و ترسو و ضعیف! والسلام.

إِلَى قُثْمِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ هُوَ عَامِلُهُ عَلَى مَكَّةَ

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ عَيْنِي - بِالْمَغْرِبِ - كَتَبَ إِلَيَّ يُعَلِّمُنِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَيَّ الْمَوْسِمِ أَنَسُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعَمِيِّ الْقُلُوبِ، الصَّمِّ الْأَسْمَاعِ، الْكُمَةِ الْأَبْصَارِ، الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَهَا بِالدِّينِ، وَيَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِأَجْلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ؛ وَلَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ، وَلَا يَجْزِي جَزَاءَ

الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ. فَأَقِمْ عَلَى مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ، وَ النَّاصِحِ اللَّيْبِ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ، الْمُطِيعِ
لِإِمَامِهِ. وَإِيَّاكَ وَمَا يُعْتَدِرُ مِنْهُ، وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطْرًا، وَلَا عِنْدَ الْبُؤْسَاءِ فَشَلًّا، وَالسَّلَامُ.

نامه ۳۳

به یکی از فرماندارانش

اما بعد! درباره تو به من جریانی گزارش شده است، که اگر انجام داده باشی پروردگارت را به خشم آورده‌ای، امامت را عصیان کرده‌ای و امانت (فرمانداری) خود را به رسوایی کشیده‌ای.

به من خبر رسیده که تو زمینهای آباد را برهنه و ویران کرده‌ای و آنچه توانسته‌ای تصاحب نموده‌ای.

و از بیت المال که زیر دستت بوده است به خیانت خورده‌ای، فوراً حساب خویش را برایم بفرست و بدان که حساب خداوند از حساب مردم سخت‌تر است! والسلام.

إلى بعض عماله

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَّغَنِي عَنْكَ أَمْرٌ، إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَخْضَطَ رَبِّكَ، وَ عَصَيْتَ إِمَامَكَ، وَ أَخْزَيْتَ أَمَاتَكَ.

بَلَّغَنِي أَنَّكَ جَرَدْتَ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ مَا تَحْتَ قَدَمَيْكَ، وَ أَكَلْتَ مَا تَحْتَ يَدَيْكَ، فَارْفَعْ إِلَيَّ حِسَابَكَ، وَ اعْلَمْ أَنَّ
حِسَابَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ، وَالسَّلَامُ.

به «مصقلة بن هبیره شیبانی» فرماندار «اردشیر خرّه» (یکی از شهرهای فارس)

به من درباره تو گزارشی رسیده که اگر درست باشد و این کار را انجام داده باشی پروردگارت را به خشم آورده و امامت را عصیان کرده‌ای. (گزارش رسیده) که تو غنایم مربوط به مسلمانان را که به وسیله اسلحه و اسبهایشان به دست آمده و خونهایشان در این راه ریخته شده، در بین افرادی از بادیه نشینان قبیله ات که تو را برگزیده‌اند تقسیم می‌کنی.

سوگند به کسی که دانه را در زیر خاک شکافت! و روح انسانی را آفرید! اگر این گزارش درست باشد، تو در نزد من خوار خواهی شد و ارزش و مقدرات کم خواهد بود، حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیایت را با نابودی دینت اصلاح مکن، که از زیانکارترین افراد خواهی بود
آگاه باش! حق مسلمانانی که نزد من و یا پیش تو هستند در تقسیم این اموال مساوی است، باید همه آنها به نزد من آیند و سهمیه خود را از من بگیرند.

إلى مصقلة بن هبيرة الشيباني، وهو عامله على أردشير خرة

بَلَّغْنِي عَنْكَ أَمْرًا إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَخْطَأْتَ إِلَهَكَ، وَ عَصَيْتَ إِمَامَكَ: أَنْكَ تَقْسِمُ فِيَّ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي حَازَتْهُ رِمَاحُهُمْ وَ خِيُولُهُمْ، وَ أُرِيقَتْ عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ، فِيمَنْ اعْتَمَاكَ مِنْ أَعْرَابِ قَوْمِكَ. فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ، لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ حَقًّا لَتَجِدَنَّ لَكَ عَلَيَّ هَوَانًا، وَ لَتَخِفَنَّ عِنْدِي مِيزَانًا، فَلَا تَسْتَهِنَ بِحَقِّ رَبِّكَ، وَ لَا تُصَلِّحْ دُنْيَاكَ بِحَقِّ دِينِكَ، فَتَكُونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا.

إِلَّا وَإِنَّ حَقَّ مَنْ قَبْلَكَ وَقَبْلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هَذَا النَّبِيِّ سَوَاءٌ: يَرُدُّونَ عِنْدِي عَلَيْهِ، وَيَصْدُرُونَ عَنْهُ.

نامه ۴۳

به «عثمان بن حنیف انصاری» فرماندار بصره، پس از آن که به حضرت گزارش داده شد، که یکی از ثروتمندان بصره وی را به میهمانی دعوت کرده و او پذیرفته است.

اما بعد! ای پسر حنیف! به من گزارش داده شده که مردی از متمکنان اهل «بصره» تو را به خوان میهمانش دعوت کرده و تو بسرعت به سوی آن شتافته‌ای، در حالی که طعامهای رنگارنگ و ظرفهای بزرگ غذا یکی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می‌شد. من گمان نمی‌کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندانشان ممنوع و ثروتمندانشان دعوت شوند. به آنچه می‌خوری بنگر (آیا حلال است یا حرام؟). آن‌گاه آنچه حلال بودنش برای تو مشتبه بود از دهان بینداز و آنچه را یقین به پاکیزگی و حلیت‌ش داری تناول کن!

إلى عثمان بن حنيف الأنصاري و كان عامله على البصرة

و قد بلغه أنه دعي إلى وليمة قوم من أهلها، فضى إليها - قوله -

أَمَّا بَعْدُ، يَا بَنَ حُنَيْفٍ: فَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدِبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ! وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ، عَائِلُهُمْ مَجْفُوعٌ، وَ غَنِيَّهُمْ مَدْعُوعٌ. فَانظُرْ إِلَى مَا تَقْضِمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظُهُ، وَ مَا أَيْقَنْتَ بِطَيْبِ وَجْهِهِ قَلَّ مِنْهُ.

نامه ۴۵

این نامه را امام علیه السلام به «ابو موسی اشعری» فرماندار کوفه به هنگامی نوشت، که به او خبر رسید ابو موسی اهل کوفه را از حرکت بسوی آن حضرت برای جنگ جمل بازداشته است

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به «عبدالله بن قیس» (ابو موسی اشعری)

اما بعد، سخنی از تو به من گزارش داده‌اند که هم به سود توست و هم به زیان تو! هنگامی که فرستاده من بر تو وارد می‌شود، فوراً دامن بر کمر زن و کمر بندت را محکم ببند و از خانه ات بیرون آی، از کسانی که با تو هستند دعوت نما، اگر حق را یافتی و تصمیم خود را گرفتی، آنها را به سوی ما بفرست و اگر سستی را پیشه کردی از مقام خود دور شو! به خدا سوگند! هر کجا و هر چه باشی، به سراغت خواهند آمد، دست از تو برنخواهند داشت و رهایت نخواهند ساخت تا گوشت و استخوان و تر و خشکت را به هم درآمیزند. (این کار را انجام ده پیش از آن که) در بازنشستگی و برکناریت تعجیل گردد و از آنچه پیش روی تو هست همان گونه خواهی ترسید که از پشت سر، (آن‌چنان بر تو سخت گیرند که سراسر وجودت را خوف و ترس فرا گیرد و در دنیا همان قدر وحشت زده خواهی شد که در آخرت) این حادثه آن‌چنان که فکر می‌کنی کوچک و ساده نیست، بلکه حادثه بسیار بزرگی است که باید بر مرکبش سوار شد و مشکلات و سختیهایش را هموار ساخت، و کوههای ناصافش را صاف نمود.

پس اندیشه خود را بکار گیر! و مالک کار خویش باش و بهره و نصیبت را دریاب و اگر برای تو خوشایند نیست کنار رو، بدون کامیابی و رسیدگی به راه رستگاری. اگر تو خواب باشی دیگران وظیفه‌ات را انجام خواهند داد و آن‌چنان به دست فراموشی سپرده شوی که نگویند فلانی کجا است؟ به خدا سوگند این راه، حق است و به دست مرد حق انجام می‌گردد، و من باکی ندارم که خدانشناسان چکار می‌کنند، والسلام.

إِلَى أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْكُوفَةِ، وَ قَدْ بَلَغَهُ عَنْهُ تَثْيِيطُهُ
النَّاسِ عَنِ الْخُرُوجِ إِلَيْهِ لَمَّا نَدَبَهُمْ لِحَرْبِ أَصْحَابِ الْجَمَلِ
مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَليَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَّغْنِي عَنْكَ قَوْلَ هُوَ لَكَ وَعَلَيْكَ، فَإِذَا قَدِمَ رَسُولِي عَلَيْكَ فَارْفَعْ ذَيْلَكَ وَاشْدُدْ مِثْرَكَ، وَ
 أَخْرِجْ مِنْ جُحْرِكَ، وَانْدُبْ مَنْ مَعَكَ، فَإِنْ حَقَّقْتَ فَاغْزُدْ، وَإِنْ تَفَشَّلتَ فَابْعُدْ! وَإِيْمُ اللّٰهُ لَتُؤْتِيَنَّ مِنْ حَيْثُ
 أَنْتَ، وَلا تَتْرِكْ حَتَّى يُخَلِّطَ زُبْدُكَ بِخِثْرِكَ، وَذَائِبُكَ بِجَامِدِكَ، وَحَتَّى تُعْجَلَ فِي قِعْدَتِكَ، وَتَحْذَرَ مِنْ
 أَمَامِكَ كَحَذْرِكَ مِنْ خَلْفِكَ، وَمَا هِيَ بِالْهُوَيْنَى الَّتِي تَرْجُو، وَلَكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ الْكُبْرَى يَرْكَبُ جَمَلَهَا، وَيَذَلُّ
 صَعْبَهَا، وَيَسْهَلُ جَبَلَهَا. فَاعْقِلْ عَقْلَكَ وَامْلِكْ أَمْرَكَ، وَخُذْ نَصِيْبَكَ وَحَظَّكَ. فَإِنْ كَرِهْتَ فَتَنَحَّ إِلَى غَيْرِ
 رَحْبٍ وَلا فِي نَجَاةٍ، فَبِالْحَرْبِ لَتُكْفَيْنَ وَأَنْتَ نَائِمٌ. حَتَّى لا يُقَالَ:
 أَيْنَ فُلَانٌ؟ وَاللّٰهُ إِنَّهُ لَحَقَّ مَعِ مُحَيِّ، وَما أَبَالِي ما صَنَعَ الْمُملِحِدُونَ، وَالسَّلَامُ.

نامه ۶۳

به «سهل بن حنیف» فرماندار «مدینه» درباره گروهی از مردم مدینه که به معاویه ملحق شده بودند

اما بعد! به من خبر رسیده که افرادی از قلمرو تو مخفیانه به «معاویه» پیوسته‌اند، بر این تعداد که از دست داده‌ای و از کمک آنان بی بهره مانده‌ای افسوس مخور، برای آنها همین گمراهی بس، که از هدایت و حق به سوی کوردلی و جهل شتافته‌اند و این برای تو مایه آرامش خاطر است.

آنها دنیا پرستانی هستند که با سرعت به آن روی آورده‌اند در حالی که عدالت را به خوبی شناخته و دیده و گزارش آن را شنیده‌اند و به خاطر سپرده و دانسته‌اند که همه مردم در نزد ما و در آیین حکومت ما حقوق برابر دارند، آنها از این برابری به سوی خودخواهی و تبعیض و منفعت‌طلبی گریخته‌اند. دور باشند از رحمت خدا!

به خدا سوگند! آنها از ستم نگریخته‌اند و به عدل روی نیاورده‌اند، و ما امیدواریم که در این راه خداوند مشکلات را بر ما آسان سازد، و سختیها را هموار! إن شاء الله، والسلام.

إلى سهل بن حنيف الأنصاري، وهو عامله على المدينة

في معنى قوم من أهلها لحقوا بمعاوية

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجَالًا مِّنْ قِبَلِكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ، فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَ
يَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ، فَكَفَى لَهُمْ غِيًّا وَ لَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ، وَإِيضَاعُهُمْ إِلَى
الْعَمَى وَالْجَهْلِ، وَإِيْمَانُهُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْنَا، وَمَهْطِعُونَ إِلَيْهَا، وَقَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَرَأَوْهُ وَ سَمِعُوهُ وَ
وَعَوْهُ، وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ، فَهَرَبُوا إِلَى الْإِثْرَةِ، فَبُعْدًا لَهُمْ وَ سُبْحَانًا!!
إِنَّهُمْ - وَاللَّهِ - لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرٍ، وَلَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلٍ، وَإِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَذِلَّ اللَّهُ لَنَا صَعْبَهُ، وَ
يُسَهِّلَ لَنَا حَزَنَهُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ.

نامه ۷۰

به «منذر بن جارود عبدی» که در بعضی از کارهای فرمانداری خویش خیانت کرده بود

اما بعد! شایستگی پدرت مرا نسبت به تو گرفتار خوش بینی ساخت و گمان کردم که تو هم پیرو هدایت و شیوه او هستی و از راه او می‌روی. ناگهان به من خبر دادند که تو در پیروی از هوا و هوس فروگذار نمی‌کنی! و برای آخرت ذخیره‌ای باقی نگذاشته‌ای. دنیایت را با ویرانی آخرت آباد می‌سازی، و پیوند با خویشاوندانت را به قیمت قطع دینت برقرار می‌کنی. اگر آنچه از تو به من رسیده درست باشد، شتر (بارکش) خانواده‌ات و بند کفشت از تو بهتر است! و کسی که همچون تو باشد شایستگی این را دارد که حفظ مرزی را به او بسپارند و نه کاری که به وسیله او اجرا شود، یا قدرش را بالا برند و یا در امانتی شریکش سازند و یا در جمع آوری حقوق بیت المال به او اعتماد کنند، به مجرد رسیدن این نامه به سوی من حرکت کن، إن شاء الله.

إلى المنذر بن الجارود العبدی، و قد خان في بعض ما ولاه من أعماله

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَلَاحَ أَيْبِكَ غُرْنِي مِنْكَ، وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ، وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُفِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِيَادًا، وَلَا تَبْقِي لِآخِرَتِكَ عِتَادًا. تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخِرَابِ آخِرَتِكَ، وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ. وَلَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا، بَجَلِ أَهْلِكَ وَشِسْعِ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ، وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ نَعْرُهُ، أَوْ يَنْفَذَ بِهِ أَمْرُهُ، أَوْ يُعَلَى لَهُ قَدْرُهُ، أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى جَبَايَةِ، فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

نامه ۷۱

به یکی از فرماندارانش اما بعد! دهقانان محل فرمانداریت از خشونت، قساوت، تحقیر و سنگدلی تو شکایت آورده‌اند و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم چرا که مشرکند و نه سزاوار دوری و جفا، چرا که با آنان پیمان بسته‌ایم، پس لباسی از نرمش همراه با کمی شدت برای آنان بپوش، با رفتاری میان شدت و نرمش با آنها معامله کن، اعتدال را در رفتار با آنان رعایت نما، نه زیاد آنها را نزدیک کن و نه زیاد دور! ان شاء الله

إلى بعض عماله

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَارًا وَجَفْوَةً، وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ يُدْنَوْا لِشُرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصَوْا وَيُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَابًا مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِبُهُ بِطَرْفٍ مِنَ الشَّدَةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّافَةِ، وَامْرُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْأَبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

و كتب إلى كعب بن مالك: أما بعد، فاستخلف على عملك، و اخرج في طائفة من أصحابك حتى تمر بأرض كورة السواد فتسأل عن عمالي و تنظر في سيرتهم فيما بين دجلة و العذيب، ثم ارجع إلى البهقباذات فتول معونتها، و اعمل بطاعة الله فيها ولاك منها، و اعلم أن كل عمل ابن آدم محفوظ عليه.

تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ٢٠٤

ابو يوسف قاضي از علمای اهل سنت و شاگرد ابوحنیفه می گوید:
بعضی از علمای کوفه برایم نقل کرده اند که علی بن ابی طالب به کارگزارش کعب بن مالک نامه نوشت و فرمود: بر کارت جانشینی بگمار و با گروهی از یاران بیرون شو تا به زمین های حاصلخیز و شهر به شهر درباره کارگزاران آنجا پرس و جو کن و در کار آنها دقت کن .

قَالَ: وَحَدَّثَنِي بَعْضُ عُلَمَاءِ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ إِلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، وَهُوَ عَامِلُهُ: "أَمَّا بَعْدُ فَاسْتَخْلِفْ عَلَى عَمَلِكَ وَاخْرُجْ فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِكَ حَتَّى تَمُرَّ بِأَرْضِ السَّوَادِ كُورَةَ كُورَةَ فَتَسْأَلَهُمْ عَنْ عَمَالِهِمْ، وَتَنْظُرَ فِي سِيرَتِهِمْ.

الخراج، ابو يوسف القاضي، ص ١٣١

ماجرای سوده‌ی همدانی

سوده دختر عماره همدانی، پس از شهادت علی علیه السلام بر معاویه وارد شد. معاویه به سبب کنایه های سوده بر او در ایام جنگ صفین، شروع به توبیخ او کرد. سپس به سوده گفت: نیاز تو چیست؟ سوده گفت: به درستی که خداوند از تو درباره امور مسلمانان و آنچه به تو واگذارده، پرسشگر است. همواره از سوی تو کسی نزد ما می آید که مقامت را بزرگ می شمارد، اقتدار تو را می گستراند و ما را مانند گندم، درو می کند. ما را سبک می شمارد و به کارهای شاق و اذیت دهنده و مرگ را به ما می چشاند. این، بسربن ارطات است که به سوی ما آمد، مردان ما را کشت و ثروتهای ما را گرفت. اگر سرسپاری نبود، عزت و سربلندی در میان ما حاکم بود. پس اگر او را عزل کنی، تو را سپاس گوئیم؛ وگرنه به خداوند شکایت بریم.

معاویه گفت: مرا منظور داری و تهدید می کنی؟! تصمیم گرفته ام تو را بر شتر سرکش سوار کنم و به سوی بسر برگردانم تا فرمانش را درباره تو به اجرا گذارد.

سوده خاموش شد و چنین سرود:

درو خداوند بر بدنی که قبر، او را در بر گرفت / و عدالت در آن دفن شد.

او با حقیقت، هم قسم شد و چیزی را جایگزین آن نمی کرد / او با ایمان و حقیقت، همراه بود.

معاویه پرسید: این شخص کیست ای سوده؟

سوده گفت: به خدا سوگند، این، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است. روزی نزد او آمدم تا درباره مردی که او را سرپرست گرفتن مالیاتها کرده و ستم کرده بود، گفتگو کنم. او را ایستاده یافتم که قصد نماز خواندن داشت. وقتی مرا دید، باز ایستاد و با روی گشاده و مهر و مدارا به سوی من آمد و گفت: «خواسته ای داری؟». گفتم: بلی؛ و جریان را به وی گفتم.

گریست و گفت: «بار خدایا! تو گواهی که من به آنها فرمان ستمگری بر بندگانت و رها کردن حقوق تو را ندادم».

آن گاه از جیب خود، نوشته را درآورد که در آن چنین نوشته شده بود:

«به نام خداوند بخشنده مهربان! در حقیقت، شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پس پیمانه و ترازو را تمام نهدید، و اموال مردم را کم ارزش بدانید و در زمین، پس از اصلاح آن، فساد مکنید. این رهنمودها، اگر مؤمنید، برای شما بهتر است. هنگامی که نامه ام را خواندی، کارهایی را که در دست توست، سامان ده تا کسی را روانه کنیم از تو باز ستاند. والسلام!».

آن گاه این نامه را به من داد و آن را آوردم و به فرماندارش سپردم و او برکنار شد.

معاویه گفت: آنچه می خواهد، برایش بنویسید. او را به شهر خود بازگردانید که شکایتی نداشته باشد

ونقل عن سودة بنت عمارة الهمدانية رحمهما الله أنها قدمت على معاوية بعد موت علي عليه السلام فجعل معاوية يؤنبها على تحريضها عليه في أيام قتال صفين . ثم إنه قال لها : ما حاجتك ؟ فقالت : إن الله تعالى مسائلك عن أمرنا وما اقترض عليك من حقنا وما فوض إليك من أمرنا ، ولا يزال يقدم علينا من قبلك من يسمو بمقامك ويبطش بسطانك ، فيحصدنا حصد السنبل ، ويدوسنا دوس الحرمل ، يسومنا الخسف ويذيقنا الحتف ، هذا بسر بن أرطاة قد قدم علينا فقتل رجالنا وأخذ أموالنا ولولا الطاعة لكان فينا عزٌّ ومنعة ، فإن عزلته عنا شكرناك ، وإلا فإلى الله شكوناك . فقال معاوية : إياي تعنين ولي تهددين ؟ لقد هممت ياسودة أن أحملك على قتب أشوس فأردك إليه فينفذ حكمه فيك ، فأطرقت ثم أنشأت تقول [هذه الأبيات] : . صلى الإله على جسم تضمّنه قبرٌ فأصبح فيه العدل مدفونا . . قد حالف الحق لا يبغى به بدلاً فصار بالحق والإيمان مقرونا . فقال معاوية : من هذا يا سودة ، فقالت : هذا والله أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال : وما صنع بك حتى صار عندك كذلك ؟ قالت : لقد جئته في رجل كان قد ولاه صدقاتنا فجار علينا فصادفته قائماً يريد صلاة فلما رأني انفتل ثم أقبل علي بوجه طلقٍ ورحمةٍ ورفقٍ

وقال : ألك حاجة ؟ فقلت : نعم ، وأخبرته بالأمر فبكي ، ثم قال : اللهم أنت الشاهد أني لم أمرهم بظلم خلقك ، ولا بترك حَقِّكَ . ثم أخرج من جيبه قطعة جلد وكتب فيها : بسم الله الرحمن الرحيم « قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » وإذا قرأت كتابي هذا فاحتفظ بما في يدك من عملك حتى يقدم عليك من يقبضه [منك] والسلام . ثم دفع إليّ الرقعة فجئت بالرقعة إلى صاحبه فانصرف عنا معزولاً . فقال [معاوية] : اكتبوا لها بما تريد واصرفوها إلى بلدها غير شاكية . فقالت : ألي خاصة أم لقومي عامة ؟ قال : وما أنتِ وغيركِ ؟ قالت : هي والله إذا الفحشاء واللؤم إن لم يكن عدلاً شاملاً ، وإلاّ أنا كسائر قومي . قال : هيئات ، لمظكم ابن أبي طالب الجراءة وغرّم قوله : . فلو كنت بواباً على باب جنة لقلت لهمدان ادخلوا بسلام .

الفصول المهمّة في معرفة أحوال الأئمّة، ابن صباغ المالكي،

دار الأضواء، ص ١٢٣ - ١٢٤

الفصول المهمة

في معرفة أحوال الأئمة عليهم السلام

الكتاب الذي يطيبك صورة صادقة عن سيرة
الأئمة الاثني عشر (ع) بأسلوب رسين محكم
وضبط وتحقيق تبارك الم فرعان علم صحت
وتأييده فوضيه مصدر يرجع اليه ويعول عليه.

تأليف

الشيخ الإمام العلامة والبحر الفخامة

علي بن محمد بن أحمد المالك المكي

أشهر بابن الصباغ

الطبعة ٨٥٥ هـ



في ذكر أمير المؤمنين (ع)

إلي تشوقت هيهات هيهات طلقتك ثلاثاً لا رجعة فيها فعمرك قصير وخطرك كبير وعيشك حقير ، آه من قلة الزاد وبعد السفر ووحشة الطريق ، فبكى معاوية وقال رحم الله أبا الحسن لقد كان والله كذلك فكيف حزنك عليه يا ضرار ، فقال حزن من ذبح ولدها في حجرها فهي لا يرقى دمعها ولا يخفى فجعها .

سأل معاوية خالد بن معمر فقال له علي ما أحببت علياً ، فقال علي ثلاث خصال علي حلمه إذا غضب ، وعلى صدقه إذا قال ، وعلى عدله إذا حكم .

ونقل عن سودة بنت عمارة الهمدانية رحمها الله ، أنها قدمت على معاوية بعد موت علي عليه السلام فجعل معاوية يؤنبها على تحريضها عليه في أيام قتال صفين ، ثم أنه قال لها ما حاجتك فقالت إن الله تعالى مسائلك عن أمرنا وما فرض عليك من حقنا ، وما فوض إليك من أمرنا ، ولا يزال يقدم علينا من قبلك من يسمو بمقامك ويبطش بسطانك فيحصدنا حصد السنبل ، ويدوسنا دوس الحرمل ، يسومنا الخسف ، ويذيقنا الحتف ، هذا بسر بن أرطاة قد قدم علينا ، فقتل رجالنا وأخذ أموالنا ولولا الطاعة لكان فينا عز ومنعة ، فإن عزلته عنا شكرناك وإلا فالى الله شكوانا ، فقال معاوية إياي تعنين ولي تهددين لقد هممت يا سورة أن أحملك على قتب أشونس فاردك إليه فينفذ حكمه فيك ، فأطرقت ثم أنشأت تقول :

صلّى الإله على جسم تضمنه قبر فأصبح فيه العدل مدفوناً
قد حالف الحق لا يبغي به بدلاً فصار بالحق والإيمان مقروناً

فقال معاوية من هذا يا سودة ، فقالت هذا والله أمير المؤمنين علي ابن أبي طالب (عليه السلام) لقد جتته في رجل كان قد ولاه صدقاتنا فجار علينا ، فصادفته قائماً يريد صلاة فلما رأني انفتل ثم أقبل علي بوجه طلق ورحمة ورفق وقال لك حاجة ، فقلت نعم وأخبرته بالأمر ، فبكى ثم قال اللهم أنت شاهد اني لم آمرهم بظلم خلقك ولا بترك حقك ، ثم أخرج من جيبه

الفصول المهمة

قطعة جلد وكتب فيها : « بسم الله الرحمن الرحيم قد جاءتكم بيعة من ربكم فافوا الكيل والميزان ولا تبخسوا الناس أشياءهم ولا تفسدوا في الأرض بعد إصلاحها ذلكم خير لكم إن كنتم مؤمنين وإذا قرأت كتابي هذا فاحتفظ بما في يدك من عملك حتى نقدم عليك من يقبضه والسلام » ثم دفع إلي الرقعة ، فجئت بالرقعة إلى صاحبه فانصرف عنا معزولاً . فقال اكتبوا لها بما تريد واصرفوها إلى بلدها غير شاكية .

ذكر كنيته ولقبه وغير ذلك مما يتصل به (عليه السلام) :

أما كنيته فأبو الحسن ، وأبو السبطين ، وأبو تراب كناه بذلك رسول الله (ص) وكان أحب الكنايات إليه كما سبق ذلك . وأما لقبه فالمرتضى وحيدر ، وأمير المؤمنين ، والانزع البطين ، نقش على خاتمه أسندت ظهري إلى الله وقيل حسبي الله ، بوابه سلمان الفارسي (رض) شاعره حسان بن ثابت ، ومعاصروه أبو بكر وعمر وعثمان ومعاوية .

في مقتله ومدة عمره وخلافته :

عن أنس بن مالك (رض) قال مرض علي (عليه السلام) فدخلت عليه وعنده أبو بكر وعمر وعثمان ، فجلست عنده معهم فجاء النبي (ص) فنظر في وجهه فقال أبو بكر وعمر قد تخوفنا عليه يا رسول الله ، فقال لا بأس عليه ولن يموت الآن ، ولا يموت حتى يملاً غيظاً ولن يموت إلا مقتولاً .

وعن فضالة الأنصاري قال خرجت مع أبي إلى الينبع عائدين لعلي بن أبي طالب وكان مريضاً بها قد نقل إليها من المدينة ، فقال له ما يقيمك في هذا المنزل ولو هلكت به لم يدفنك إلا أعراب جهينة ، وكان أبو فضالة من أهل بدر فقال له علي لست بميت من وجعي هذا وذلك أن رسول الله (ص) عهد إلي أن لا أموت حتى أوامر وتخضب هذه من دم هذا ، وأشار إلى لحيته ورأسه ، قضاء مقضياً وعهداً معهوداً منه إلي .

وقال المؤيد الخوارزمي في كتابه المناقب يرفعه بسنده إلى أبي الأسود